

بهنام دولت؛ چهره ای تاریخ ساز در فوتبال اردبیل

پای صحبت بزرگان فوتبال اردبیل نشستن لذت بخش است. خاطرات خوش آن ها، انسان را به گذشته ها می برد، گذشته هایی که در آن فوتبال نقش اساسی بازی می کرد و شادی و نشاط را به جامعه می بخشید. گذشته هایی که درس جوانمردی، انسانیت، درستی و صداقت می داد و گذشته هایی سرشار از افتخار و غرور که با گذشت بیش از سی سال و بالا رفتن امکانات و زیر ساخت ها قادر به تکرار گوشه هایی از آن نبوده و نیستیم.

همه فوتبالست های دهه 50 و 60 دوست داشتنی، بزرگواری، با معرفت و جوانمرد بودند. حرمت مستطیل سبز و چارچوب تیم ها برای پا به توپ های آن روزگار مهمترین مسئله بود. همین نگرش موجب گسترش فضایی از محبت و مردی و جوانمردی در تیم های آن روزگاران بود. به هر وسیله ممکن لازم است که یاد و خاطره گذشته فوتبال خودمان را زنده نگهداریم و آن را از تعرض، حسادت و چشم تنگی برخی از آویزان های فوتبال منطقه حفظ بکنیم. این وظیفه ای است بردوش همه کسانی که آن سال ها را از نزدیک دیده اند و حالا ابزار و امکاناتی هم در اختیار دارند.

مدت ها بود که برای یک گپ دوستانه با یکی از تاریخ سازان فوتبال اردبیل با خود کلنچار می رفتیم. بهنام دولت همان بازیکنی که سال ها در کنار مرحوم مقصود بایرامی و دوشادوش وی برای زنده نگه داشتن و مطرح کردن نام اردبیل در صحنه فوتبال کشور تلاش می کرد. بازیکنی که هر تیم آرزوی داشتن اش را می نمود. بازیکنی که بر فوتبال منطقه آقایی می کرد و یکی از ستون های اصلی و قابل اعتماد آن در رقابت های جام فلق بود.

مرسل و قری ها، عزیز گنجگاهی ها، محمد قلیزاده ها، بهنام دولت ها و ... برای فوتبال اردبیل سال ها آبروداری کردند و تلاش برای سربلندی آن را افتخاری بزرگ به حساب آوردند. تعصب بهنام دولت و بهنام دولت ها باید برای نسل جوان امروز الگو قرار گیرد. تعصبی که در آن سال ها در عمل بودنش به اثبات رسیده باشد و گر نه در قالب حرف می توان کلمات زیادی را بر زبان راند و ادعاهای آنچنانی داشت.

به چند دلیل گفت و گوی من با بهنام دولت اسیر گذشت زمان شد. با توجه به شناختی که از روحیات او داشتم برای پذیرفتن مصاحبه از سوی وی دو دل بودم. در یک سال اخیر شیوع کرونا و محدودیت های ایجاد شده این امر را به تأخیر انداخت تا این که دل به دریا زدم و سؤالاتم را از طریق فضای مجازی به آقا بهنام فرستادم. او بزرگوارانه در کمترین زمان ممکن آنچه را که لازم بود با قلم شیوا و رسایش نوشت و به من ارسال کرد.

حاصل گفتگوی اینترنتی من با یکی از بزرگان و چهره های فراموش نشدنی فوتبال اردبیل متنی است که تقدیم شما دوستان فوتبال و عاشقان این رشته و علاقه مندان به فوتبال دهه 50 و 60 اردبیل می شود.

امیدواریم حضراتی که به فوتبال دهه 60 و موفقیت های جام فلق حساسیت دارند حداقل مصاحبه با بزرگان فوتبال اردبیل را بی طرفانه مطالعه بکنند و با مراجعه به وجدان از لجajt و تلاش برای سرپوش گذاشتن به افتخار آفرینی های فوتبال دهه 60 دست بردارند.

وقتی با بهنام دولت از روزهای گذشته و حال فوتبال سر سخن باز می کنی حرف های زیادی برای گفتن دارد. درد دل هایی که می تواند برای هر مسئولی تکان دهنده باشد. دولت برگی از شناسنامه فوتبال اردبیل است که شنیدن حرف هایش برای همه دوستداران فوتبال، شیرین و دلچسب خواهد بود.

دولت در ابتدای سخن می گوید: "ما نه اهل ادعا هستیم و نه فخر فروشی به و این و به آن. هیچ وقت به فکر مصاحبه ها نبودیم و انعکاس هر آنچه افتاده را به اهل فن سپرده ایم که اگر قابل بود در گوشه ای به یادگار بگذارند. و خود هر چه بود و نبود را بسته و به گوشه ای انداختیم تا این که چند وقت پیش یکی از دوستان که گروهی را به یاد مقصود راه انداخته به نکته ای اشاره نمود که ماندم. او گفت که این عکس ها و خاطرات متعلق به شما نیست و مال تاریخ فوتبال این شهر است و برآستی که واقعیتی انکار ناپذیر است"

"واقعیت این است که تمام جان کندن های من و ما و شما هر کدام در جبهه خودش متعلق به تاریخ فوتبال است و وظیفه من گفتن و وظیفه شما انعکاس آن است تا جوانان امروز با جوانان دیروز در این رشته آشنایی داشته باشند".

بهنام دولت، یکم شهریور چهل و دو در محله مسجد جمعه اردبیل به دنیا آمد و پس از سپری کردن دوره دبستان، راهنمایی را در آریا و دبیرستان را در صفوی و جهان علوم گذراند.

آغاز فوتبال

“مثل اکثر فوتبالیست ها ابتدا درون دروازه ایستادم ولی در کمترین زمان به میانه میدان رسیدم و در تیم محله که با نام “پیروز” فعال بود بازی کردم و زود به اتفاق دوستان بسیار عزیزم شاپور ذاکر حمیدی و ودود آخوندزاده و چند نفر دیگر به عقاب پیوستم”.

“در تیم عقاب در کنار این دوستان بودم تا این که در سال شصت به تیم جوان پرسپولیس پیوستم و در طول سال هایی که در اردبیل بودم تقریباً در تمامی تیم های منتخب اردبیل در همه رده ها عضویت داشتم.

جام عقاب

“مسابقات فوتبال اردبیل بدون هیچ ساختاری در کوتاه ترین زمان شروع و خاتمه پیدا می کرد تا قهرمان آن به مسابقات استانی برود و از این رو بود که جام عقاب ارزش خود را به نمایش گذاشت و با خود جام شاهین و دیگر جام ها را به ارمغان آورد. ما هیچ ساختار فوتبالی نداشتیم که به هم پیوسته و هدف دار باشد و دقیقاً این همان دینی است که **نجفلو** به گردن فوتبال اردبیل دارد .

فوتبال دهه 50 و 60

“اگر و اگر دهه پنجاه را سال صعود فوتبال اردبیل بنامیم می بایست دهه شصت را دهه اوج آن نامید و این دقیقاً در سایه ساختار و بستری بود که بزرگانی مثل نجفلو بنا نهادند و بی انصافی است اگر از هوشمندی ها و عقیلی ها و خیلی های دیگر نام نبرم. آنها بزرگان ما بودند و هستند و خواهند بود”.

“ما فوتبالیست های دهه شصت چنین یاد گرفته ایم که هیچ وقت بزرگان خود را نادیده نگیریم. چه در قید حیات باشند و چه نباشند. و این گونه بود که از دل این تفکر و درایت و زحمت بی ادعای زحمتکشانشان آن زمان و در سایه ساختاری به هم پیوسته و هدف دار تیم های قدرتمندی پا به عرصه نهادند که چکیده آن در جام فلق بزرگترین افتخار ورزشی

فوتبال اردبیل را رقم زد. افتخاری که با گذشت بیش از سه دهه هنوز که هنوز است در مورد آن صحبت می کنند.

“براستی که کسب عنوان قهرمانی در سال اول توأم با پدیده سال ایران بودن و حضور در مسابقات دهه فجر و نایب قهرمانی و سومی در سال های بعد افتخاری است فراموش نشدنی و آن هم با کمترین بضاعت مالی و کمترین امکانات در زمان خود. جایزه قهرمانی ما در ایران اگر اشتباه نکنم چهل هزار تومان بود که آن هم عین گوشت قربانی تقسیم شد بین طلبکاران و چه بسا زحمتکشانی مثل ننه کرانی و سایر عزیزان از جیب شریفشان هم دریغ نکردند.”

دولت در ادامه می گوید: “من سؤالی بپرسم آیا یادتان می آید چیزی به اسم حاشیه در بین تیم و بازیکنان؟ ابدأ نه. چون تیم بزرگانی داشت که همه حرمتشان را داشتند و بچه ها یکی بهتر از دیگری. اصلاً واقعیت این است که بر خلاف الان همه چیز سر جای خودش بود حتی اثر در عمو و عارف و مش شعبان هم دقیقاً جای خودش بودند.

حرمت پیشکشوت

“می خواهم جواب این سؤال را با ذکر خاطره ای بدهم. روزی روزگاری پس از سال ها زحمت برای شهر و استانمان به اتفاق یکی از دوستان کودکی راهی تبریز شدیم و برای دیدار همبازیان قدیم به باغشمال پیر رفتیم. تمرین پیشکشوتان بود، دیدار تازه کردیم بعد به قهوه خانه رفتیم و بعد سر از باغی در آوردیم و ناهار را مشغول شدیم، هر جا که رفتیم جز حرمت چیزی ندیدیم، سر ناهار دیدم رفیق ما سیخ کباب در دست به فکر فرو رفته، پرسیدم اصغر به فکر چه فرو رفته ای؟ گفت، به فکر تو، پرسیدم به چه چیز من فکر می کنی؟ گفت: تو اشتباهی کوچ نکرده ای”؟

دوستان صمیمی در فوتبال

“خوشبختانه به ظاهر با همه صمیمی هستم، ولی آن گونه که میدانی بیشترین مسافرت ورزشی من با خدا بیامرز مقصود بود. برای اثبات آن که البته نیازی نیست، خاطره ای بگویم. جهت حضور در مسابقات لیگ قدس، طبق معمول من از مغان که آنجا مشغول خدمت بودم به ترمینال می رسیدم و مقصود منتظرم بود، سوار اتوبوس شدیم تا تبریز برویم. در مسیر، اتوبوس در سراب توقف کوتاهی کرد و مجدد راه افتادیم، مقصود کنار پنجره نشسته بود همین که از سراب فاصله گرفتیم دیدم مقصود رو به بیابان دست تکان می دهد، انگار که با

کسی خدا حافظی کند، تعجب کردم و گفتم مقصود دیوانه شدی؟ به چه کسی دست تکان می دهی؟ گفت بهنام آن قدر رفت و آمد کردیم که دیگر کشاورز های منطقه هم ما را می شناسند به آنها دست تکان می دهم.

باشگاه ها

“عضویت در باشگاه های عقاب و پرسپولیس و منتخب آموزشگاه ها و جوانان و بزرگسالان اردبیل و باشگاه توانیر تبریز و منتخب جوانان و بزرگسالان استان آذربایجان شرقی در سه دوره لیگ قدس و تیم ملی جوانان و حضور در بازی های آسیایی به همراه این تیم و باشگاه های پیام تهران، بانک ملی تهران، کشتیرانی (سایپا) تهران و شמושک نوشهر و بانک رفاه تهران را به ترتیب در کارنامه دارم.

مربیان دولت

“در کنار مربیان و زحمت کشان شهرمان همچون چمن آرا و داوردان وسید سیاهی و حسنی فرد و مش جعفر دوست داشتنی، افتخار شاگردی مربیان بزرگی همچون حاج رضایی، فریدون عسگرزاده، سید علیخانی، بیوک صباغ، حق شناس، میر آخوری، شمس، همایون شاهرخی، جلال چراغپور، ناصر ابراهیمی و را در کارنامه دارم و مرحوم بیوک صباغ را سر آمد همه و دهداری آذربایجان می دانم.”

سابقه فوتبالی

در بیشتر جبهه های فوتبال از بازیگری، مربیگری (امید و بزرگسالان)، کمیته جوانان استان، استعداد یابی فدراسیون فوتبال، مسئول و مربی تیم کارگری در تهران و تجربه همبازی و رقابت با تمامی بزرگان فوتبال ایران را داشته ام. با سلطان رودر رو شدم، با ژنرال در تیم ملی بودم، با قایقران شاخ به شاخ شده ام، با عاشوری و مرفاوی دوست و همبازی بودم، با فرکی هم باشگاه شدم، با عقاب آسیا رقیب بودم، با مختاریفر همبازی شدم، با دست نشان و احمدزاده هم رفیق و رقیب بودم اما آنچه امثال دست نشان و احمدزاده را بزرگ کرد گیلان و مازندران و نساجی و ملوان بودند و در کنارش رسانه های محلی و مسئولین، اما به علی که متأسفانه ریشه فرهنگی دارد و نهادینه شده با هیچ کدام از بزرگان فوتبال ما چنین نکردند و اگر موردی بوده تنگ نظرانه بهره برداری شده و با تمام بزرگی حتی اگر مقصود هم زنده بود دقیقاً همان جایی ایستاده بود که من نوعی ایستاده ام نه کمتر و نه بیشتر.”

وی می گوید: "خاطرم هست برای انتخاب سر مربی تیم شهرداری کمیته فنی تشکیل دادند که به نظر من سپری بود برای مدیریت وقت، چرا که پیشاپیش انتخاب خود را کرده بودند. جالب تر اینکه در لیست آنها هیچ اسمی از مربی بومی نبوده که با انتقاد سید سیاهی اجباراً چند مربی بومی هم اضافه کرده بودند. نکته تلخ این بود که من و ما در شهر خودمان غریب بودیم که چرایش بسیار است. برای توجیه عملکردشان اگر برجسی هم به شما می زدند دور از ذهن نبود. وقتی کار دست صاحبش نباشد می شود اینکه سن کوچ بازیکنان ما به زیر دوازده سال رسیده و این یعنی فاجعه، یعنی قطع امید از فوتبال و مسئولین شهر در ایجاد بستر مناسب".

وی می گوید: "آستارا با سرعت صوت از ما پیشی گرفته، مبارکشان باشد، عرضه داشتند، زحمت کشیدند و رفتند و ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم، آن هم کوچه بن بست".

مرغ همسایه غاز است

"ما استعداد داریم زیاد هم داریم مثل گذشته. مگر بازی خارج از استان سهل و آسان است؟ اتفاقاً کار هر کسی نیست، ولی بسیاری از دوستان و افتخاران فوتبال این شهر مثل جعفر صراطی، کاظمی، مسنن، وقری، علیزاده، فرهنگ، برادران بایرامی، حکیم زاده، زرگین، اروجی، قلیزاده، اعیادی، حسن رسولی، گنجگاهی، وطن خواه و خیلی های دیگر در نسل ما این مهم را انجام دادند و نسل فعلی هم دو چندان می کنند. این مسئولین بودند و هستند که نتوانستند پا به پای آنها حرکت کنند و حال به این نقطه رسیده ایم. اگر بستری باشد و مرغ همسایه را غاز نبینند ما، هم استعدادش را داریم هم مدیر و مربی اش را؛ البته اگر یاد بگیرند و بتوانند زیر یک سقف کار کنند که من به نوبه خود در مقطعی که بودم تلاشم را در این مورد انجام دادم ولی نیاز به زمان داریم تا خوب یاد بگیریم. اصلاً کدام دیوانه ای خانه و کاشانه را ول می کند و به دیار غربت می رود برای دیده شدن آن هم با شرایطی تأسف آور. اینکه در استان دیگری بازی کنی امری طبیعی در فوتبال حرفه ای است ولی با شرایط خوب و با عزت. کار ما بواسطه ارتباطی که با بعضی مربیان استان های متمول داریم این شده که برای تحویل دو دستی استعداد به این و آن التماس کنیم

خاطره ای از انتخاب یک مربی

“خاطر من هست یک ماشین مسئول وقت رفتن منزل ربیعی و قرار داد بستن و ربیعی را سر مربی کردند با اختیارات تام، بودجه ای میلیاردی در اختیارش گذاشتند با اردو و تدارکاتی که فوتبال اردبیل در خواب هم نمی دید. من با او هیچ مشکلی ندارم اما دوستان، اردبیل را پله ترقی او کردید حال به اختیار یا اجبار. اما در مقابل این همه محبت ربیعی چه کرد؟ با پول خودتان برای خودش پیاده نظامی تشکیل داد و طلای شما را مفرغ خواند و بیرون گذاشت و مفرغ را به قیمت طلا برایتان حساب کرد. پیاده آمدند، سواره برگشتند، نهایت رفت و وکیل فرستاد و امتیاز لیگ سه شهرداری را به جای طلبش به اجرا گذاشت.”

“بعد تیم را دادند به شخصی با اهلیت مناسب که داستانی دارد برای خودش. در لیگ سه هم تیم را به مربی بومی بی مواجب با هزار وعده و وعید تحویل دادند. چرا؟ چون پولی نداشتند. دوره ای که خودم سر مربی شهرداری بودم نیم فصل در جایگاه دوم بودیم، گفتند جایگاهمان مناسب نیست. عجب؟ دیناری نداده اند به رده دوم هم قانع نیستند. از شروع تا خاتمه جزو سه تیم اول بودیم و دو تیم هم صعود می کرد، زمین و زمان را به هم دوختیم تا به هر بازیکنی که واقعاً از تک تکشون خجالت می کشیدم یک میلیون بدهند تا این همه زحمت هدر نرود، نشد که نشد و سوم ماندیم. چرا؟ چون ما یاد نگرفتیم برای همدیگر تب کنیم ولی برای دیگران چرا و این هم دلایل خود را دارد.

یک خاطره

“خلخال دشت بازی داشت رفتیم استادیوم، جایگاه نشسته بودم، دیدم مدیران خلخال دشت آمدند. مدیرشان من را شناخت و خیلی حرمت کرد، گفت: “نمیدانستم اردبیل برگشتید، گفتم قسمت نبوده. گلایه کردم که چرا این همه مربی در کنارشان و شما از تهران مربی آوردید، مگر بچه های خودمان چه کم و کسری نسبت به آنها دارند؟ چرا مرغ همسایه غاز است؟ جوابی شنیدم که واقعاً جا خوردم.”

“گفتند اصلاً سیاست باشگاه و تأسیس آن بها دادن به بومی هاست اما بهنام جان با هر کسی صحبت کردیم فردایش سیل افتراها و تهمت ها علیه اش سرازیر شد. با کس دیگری صحبت کردیم دیدیم این هم مثل همان .

و در پایان گفت: “دوستانی هستند که علل عدم پیشرفت ورزش و در رأس آن فوتبال را جستجو می کنند. در کنار همه کاستی ها اصل این است

که ما نیازی به دشمن نداریم. والسلام.